

## وصیت پدر به پسر

شخصی به پسرش وصیت کرد:  
پس از مرگم جوراب کهنه‌ای  
به پایم بپوشانید، می‌خواهم در  
قبر در پایم باشد.

وقتی که پدرش فوت کرد و

جسدش را برای غسل آماده می‌کردند، پسر وصیت پدر خود را به عالم  
اظهار کرد، ولی عالم ممانعت کرد و گفت: طبق اساس دین ما، میت  
بجز کفن با چیز دیگری پوشانیده نمی‌شود! ولی پسر بسیار اصرار کرد تا  
وصیت پدرش را به جای آوردند، سرانجام تمام علمای شهر یکجا شدند  
و روی این موضوع مشورت کردند که سرانجام به مناقشه انجامید. در  
این مجلس بحث ادامه داشت که ناگهان شخصی وارد شد و نامه پدر را  
به دست پسر داد، پسر نامه را باز کرد، معلوم شد که وصیتنامه پدرش  
است و با صدای بلند خواند:

پسرم! می‌بینی با وجود این همه ثروت و دارایی و باغ و ماشین و این  
همه امکانات و کارخانه حتی اجازه نیست یک جوراب کهنه را با خود  
ببرم یک روز مرگ به سراغ تو نیز خواهد آمد، هوشیار باش، به توهم  
اجازه یک کفن بیشتر نخواهند داد. پس کوشش کن از دارایی که برایت  
گذاشته‌ام استفاده کنی و آنرا در راه نیک و خیر به مصرف برسانی و  
دست افتاده‌ها را بگیری، زیرا یگانه چیزی که با خود به قبر خواهی برد  
همان اعمال خواهد بود.

علی اکبر فرقانی

## تلنگر

برای خندیدن وقت  
بگذارید، زیرا موسیقی  
قلب شماست.  
برای گریه کردن  
وقت بگذارید، زیرا  
نشانه یک قلب بزرگ  
است.

برای خواندن وقت بگذارید،

زیرا منبع کسب دانش است.

برای رؤیا پردازی وقت بگذارید، زیرا سرچشمه شادی است.

برای فکر کردن وقت بگذارید، زیرا کلید موفقیت است.

برای کودکانه بازی کردن وقت بگذارید، زیرا یاد آور شادابی دوران  
کودکی است.

برای گوش کردن وقت بگذارید، زیرا نیروی هوش است

برای زندگی کردن وقت بگذارید، زیرا زمان به سرعت می‌گذرد و  
هرگز باز نمی‌گردد.

مأموریت ما در زندگی بدون مشکل زیستن نیست، با انگیزه زیستن  
است...

## حامل مهربانی

روزی جوانی هنگام عبور از بیابان، به چشمه آب زلالی رسید.  
آب به قدری گوارا بود که مرد سطل چرمی‌اش را پر از آب کرد تا بتواند  
مقداری از آن را برای استادش که پیر قبيله بود ببرد. مرد جوان پس از  
مسافرت چهار روزه اش، آب را به پیر مرد تقدیم کرد.

پیر مرد، مقدار زیادی از آب را لاجرم سر کشید و لبخند گرمی نثار جوان  
کرد و از او بابت آن آب زلال بسیار قدردانی کرد. جوان بادل لب‌ریز از  
شادی به روستای خود بازگشت.

اندکی بعد، استاد به یکی دیگر از شاگردانش اجازه داد تا از آن آب  
بچشد. شاگرد آب را از دهانش بیرون پاشید و گفت: بسیار بد مزه است.

ظاهراً آب به علت ماندن در سطل چرمی، طعم بد چرم گرفته بود.  
شاگرد با اعتراض از استاد پرسید: آب گندیده بود. چطور وانمود کردید  
که گوارا است؟ استاد در جواب گفت: تو آب را چشیدی و من خود هدیه  
را چشیدم. این آب فقط حامل مهربانی سرشار از عشق بود و هیچ چیز  
نمی‌تواند گوارتر از این باشد.

## درنگ

به خاطر بسیار:

هرگاه ما چیزی را نفهمیم، آن را تصادفی یا اتفاقی می‌نامیم، در حالی که هیچ  
چیز تصادفی در دنیا وجود ندارد

به خاطر بسیار:

ما، تار و پود بدبختی را خود می‌بافیم و نام آن را می‌گذاریم "سر نوشت".

به خاطر بسیار:

هرجا که ژرفترین درد است، عظیم‌ترین آموزش را هم به همراه دارد.

به خاطر بسیار:

کسی که راه غلطی را می‌رود، بیشتر شانس آن را دارد که به راه درست  
آید. تا کسی که راه درست را غلط می‌رود.

از مایکل جردن ستاره سیه‌پوست بسکتبال آمریکاعلت موفقیتش را پرسیدند.  
جواب داد: من حاضر نیستم در هیچ کاری به مقام دوم قناعت کنم.

به خاطر بسیار:

هولناک‌ترین ناباوری، ناباوری نسبت به خودتان است.

با خود بخوان: در زندگی‌ام شکست وجود ندارد، تا زمانی که از چیزی  
درس گرفته باشم.

از اوقاتی که "بله" می‌گویید ولی در واقع منظورتان "نه" است آگاه باشید.

به خاطر بسیار:

شکست، یا می‌شکند یا شکسته می‌شود؛ به شما بستگی دارد.

یادت باشد: دیگران را آزاد بگذار، آزاد در پذیرفتن تو، آزاد در روی  
برگرداندن از تو!

به خاطر بسیار: کسانی که نمی‌توانند

گذشته را به یاد آورند، محکومند

که آن را تکرار کنند...